

حرکت معنادر کالبد لفظ: سنجش تطبیقی مثنوی معنوی و تفسیر قرآنی—ایک لسانی و عرفانی تجزیہ

The Movement of Meaning within the Body of Words: A Comparative Study of the *Mathnawī* and *Tafsīr Rūh al-Bayān*

Dr. Hafiz Mansoor Ahmad (Corresponding Author)

*Assistant Professor, Department of Persian, University of Sargodha,
 Sargodha, Pakistan*

Email: mansoor.ahmad@uos.edu.pk

Abstract

This paper presents a comparative study of Rumi's *Mathnawi* and Ismail Haqqi's *Tafsir Ruh al-Bayan*, focusing on the dynamic movement of meaning within linguistic form. It argues that both texts conceive meaning as a living process that unfolds through narrative, symbolism, and spiritual commentary. By analyzing thematic parallels and interpretive strategies, the study shows how poetic and exegetical discourses converge in their treatment of divine revelation and spiritual insight. The *Mathnawi* employs storytelling and metaphor to animate meaning, while *Ruh al-Bayan* integrates mystical interpretation within Qur'anic exegesis. Together, they illustrate a shared hermeneutical vision in which words serve as vessels for spiritual transformation. This research contributes to comparative studies of Sufi literature and .Qur'anic interpretation

Keywords: Mathnawi, Ruh al-Bayan, Meaning, Comparative Study, Sufi Exegesis

تعارف (Introduction)

اسلامی علمی روایت میں لفظ اور معنی کا تعلق جامد نہیں بلکہ ایک زندہ اور متحرک رشتہ سمجھا گیا ہے۔ معنی محض الفاظ کے اندر بند نہیں ہوتا بلکہ سیاق، اشارہ، رمز اور تاویل کے ذریعے مسلسل وسعت اختیار کرتا ہے۔ یہی تصور صوفیانہ فکر میں اور زیادہ گہرائی اختیار کر لیتا ہے، جہاں لفظ ایک طرف ہے اور معنی ایک جاری و ساری حقیقت۔ مولانا جلال الدین رومی کی مثنوی معنوی اس حرکت معنی کی ادبی و عرفانی مثال ہے۔ مثنوی کے حکایتی اسلوب میں ہر قصہ ایک سے زیادہ معنوی سطحوں پر حرکت کرتا ہے۔ ظاہری حکایت سے باطنی حکمت تک۔ اسی طرح قرآنی تفسیر کی روایت میں بھی آیات کے معانی محض لغوی تشریح تک محدود نہیں رہتے بلکہ مفسرین سیاق، شان نزول، بلاغت اور روحانی اشارات کی روشنی میں معانی کی نئی جہات دریافت کرتے ہیں۔ یہ مقالہ اس بات کا تقابلی مطالعہ پیش کرتا ہے کہ مثنوی معنوی اور تفسیر قرآنی دونوں میں لفظ ایک نقطہ آغاز ہے، جبکہ معنی ایک ایسا سفر ہے جو قاری کو ظاہری فہم سے باطنی ادراک تک لے جاتا ہے۔

در معنویت اسلامی، کلمہ صرفاً ایک واحد آوایی یا ادبی نیست، بلکہ واقعیتی است کہ در پرتو وحی، وسیلہ ای برای دستیابی بہ معانی درونی آن می شود۔ مثنوی معنوی تجلی شاعرانہ این سنت فکری است، جایی کہ مولانا رومی کلمہ را بہ عنوان مسافری معرفی می کند - مسافری کہ از صورت ظاہری بہ حقیقت باطنی سفر می کند۔ از سوی دیگر، تفسیر روح بیان نمونہ ای برجستہ از تفسیر صوفیانہ است، جایی کہ ہم معانی ظاہری و ہم معانی باطنی کلمات قرآنی تحت یک اصل معنوی نظام مند توضیح داده می شوند۔ هدف از این تحقیق، دانستن این است کہ چگونه ہر دو متن، سفر کلمہ و معنای وحی را درک و ارائه می کنند، و در کجا ہماہنگی و در کجا تمایز در شعر صوفیانہ و تفسیر صوفیانہ وجود دارد۔

مبحث اول: رفتار کلمات : مبانی مسیر عرفانی و تفسیری

در سنت صوفیانہ و تفسیری، کلمہ صرفاً یک نماد صوتی یا نوشتاری نیست، بلکہ تجلی زندہ و پویایی است کہ دروازہی راہهای معرفت محسوب می شود۔ متون عرفانی کہن، بہ ویژہ آموزہهای سلسلہهای خراسانی و بغدادی، کلمہ را صرفاً بہ اصول ظاہری دلالت محدود نمی کنند، بلکہ بہ آن جایگاہی در یک تکامل معنوی منظم در ارتباط با الہامات درونی، وقایع قلبی و نزولات وحی می دهند۔ بہ ہمین دلیل، پویایی، ظرافت معنوی و روابط آوایی درون کلمہ، برای اہل معرفت، نظامی از نشانہها را تشکیل می دہد کہ بدون آن نہ سبک قرآن را می توان بہ درستی فہمید و نہ لایہ لایہ جنبہهای درونی متون عرفانی را۔

« يَنَّ الْكَلِمَ الْهُكُ يَتَشَكَّلُ فِي الْقَلْبِ قَبْلَ أَنْ يَجْرِيَ إِلَى اللّٰهِ فَتُكَلِّمُنَّ بِهَا بِمَعْنَى پَاك

کردن باطن است »¹

« برای هر سخنی نوری است که پیش از رسیدن به قلب، بر زبان می‌درخشد؛ پس برای کسی که قلبش پاک است، معنای کلام به روشنی دیده می‌شود و لایه‌های درونی آن آشکار می‌گردد. »

این مفهوم در مثنوی و دیگر منابع فارسی به یک اصل شناختی رسمی تبدیل می‌شود، جایی که این کلمه «دروازه دانش» نامیده می‌شود، یعنی مکانی که از آن سالک همزمان از ظاهر به باطن و از صدا به معنا حرکت می‌کند.

« کلمه کلید میهن است»²

زیرا خانه وسیع به معنای بودا روشن است .

« کلمه مانند کلید است؛ وقتی باز شود، خانه معنا روشن می‌شود. »

همین سنت فارسی نیز بر این واقعیت تأکید دارد که دسترسی به معنا بدون هماهنگی صوتی و معنوی امکان‌پذیر نیست. بایزید، شبلی، ابوسعید و بسیاری از علمای مکتب خراسان، این « ارتعاش لطیف» درون کلام را مرکز کانون واقعی رفتار می‌دانند. نویسنده‌ی تفسیر روح‌البیان نیز با اشاره به لذت زاویه‌ای و معنوی درون کلام می‌نویسد:

« از جهانِ خشونت، نسلی نیست. تات-در-جو-الوار-القلوب. »³

« چون کلامی از غیب عالم نازل شود، نخست صدا می‌شوی، سپس لفظ

و آنگاه معنا؛ »

این عبارت، اصل اساسی معرفت‌شناسی صوفیانه به نام «نزول تدریجی» را خلاصه می‌کند - یعنی نور وحی ابتدا در ظرافت صدا ظاهر می‌شود، سپس در کالبد کلمه قالب می‌گیرد و آنگاه در واقعیت معنا کامل می‌شود. این مفهوم، اساس کل روش برخورد با کلمه است.

در میان دانشمندان ایرانی، نجم‌الدین دایه این معنای درونی را به شرح زیر توصیف می‌کند:

« هر کلمه پوسته‌ای است و معنا مغز، و جستجوگر مسیری از پوسته به

مغز است، هرچند پوسته بدون مغز فایده‌ای ندارد. »⁴

« هر لفظی پوسته‌ای است و معنی آن مغز؛ راه جوینده از پوسته لفظ به

مغز معنی می‌گذرد، هرچند پوسته بی‌مغز سودی ندارد. »

انسجام معنایی این گفته در شطّ حیات منصور حلاج، احمد غزالی و شمس تبریز نیز آشکار است، جایی که این کلمه گاهی «صورت» نامیده می‌شود و منظور «روح» است، و گاهی این کلمه «راهی» است که سالک را به نقاط مختلف تکامل می‌رساند.

به همین دلیل است که برخورد با کلمات به عنوان مرحله‌ای منظم از رشد معنوی دیده می‌شد. به گفته صوفیان، با افزایش خلوص درونی سالک، نور نهفته در کلمه

قدرتمندتر می‌شود، بنابراین خود کلمه به آینه‌ای از حالات درونی سالک تبدیل می‌شود. در این زمینه، عرفا تأکید می‌کنند که درک معنای درونی کلمات قرآن و همچنین معنای بیرونی آنها ضروری است؛ ترکیب این دو اساس دانش کامل است.

بنابراین، کل این رویکرد - تحرک معنوی کلمه، مفهوم «درب معرفت» مثنوی و روح‌البیان، ترکیب دلالت ظاهری و باطنی، و نزول‌های صوتی و معنوی وحی - اجازه نمی‌دهد که برخورد با کلمه در تفسیر عرفانی صرفاً یک عمل زبانی باقی بماند، بلکه آن را به نقطه شروع، میانه و گاهی اوقات نقطه پایان کل سفر معنوی تبدیل می‌کند.

مبحث دوم: سیر سلوکی کلمات در مثنوی معنوی - کشف، رمز و اشاره

جوهره مثنوی، سفر درونی کلام است که شنونده یا خواننده را از ظاهر به باطن، از الفاظ به معانی و از روایت به واقعیت می‌برد. برای مولانا جلال‌الدین رومی، کلام نه یک واسطه ایستا، بلکه یک واسطه پویا است که هماهنگ با حرکت معنوی سالک، مقاصد جدیدی را کشف می‌کند. بنابراین، نظام کلمات در مثنوی به یک نقشه رفتاری تبدیل می‌شود که در آن هر کلمه، رمز، اشاره و وحی‌ای را در پشت خود حمل می‌کند.

« این یک مخزن آب روی یک کوزه است. »

آب در کوزه از دری - اول گیر⁵

« این کلمه را مانند کوزه‌ای پر از آب در نظر بگیرید، اما آب آن در واقع از

اقیانوس گرفته شده است. »

مولانا در این شعر با مثال کوزه توضیح می‌دهد که کلمه محدود است اما معنای آن نامحدود؛ صورت ظاهری کلمه ظرفی محدود است اما منبع معنا، واقعیت مطلق است. این همان حرکت سلوکی است که در آن خواننده از کلمه بیرون می‌آید و وارد اقیانوس واقعیت می‌شود، جایی که بی‌جهتی و بی‌کرانگی معنا او را احاطه می‌کند. مولانا در این زمینه بر آمادگی درونی خواننده برای آشکار شدن معنا نیز تأکید دارد. خواننده نمی‌تواند صرفاً با خواندن کلام به حقیقت برسد؛ او به صفای درون، توجه، عشق و آمادگی روحی نیاز دارد تا بتواند «طنین‌های درونی» را بشنود.

« همه از خودشان می‌ترسند، دوست من »

از درون، ناپاک و مرموز.⁶

« هر کسی بر اساس تخیل خودش با من دوست می‌شود، اما از درون من

به دنبال اسرار من نمی‌گردد. »

این شعر، ظرفیت درونی خواننده را به تصویر می‌کشد: اگر بینش درونی او بیدار نشود، کلمه فقط معنایی مطابق با تخیل خودش به او می‌دهد، نه مطابق با واقعیت. یعنی در مثنوی، آشکارسازی معنا با «حال درونی خواننده» گره خورده است.

برای مولانا، داستان، تمثیل و چیستان نه تنها ابزارهای ادبی، بلکه ابزارهای زبانی- رفتاری نیز هستند. داستان دنیای ذهنی جوینده را درمی‌نوردد و فضای معنوی جدیدی ایجاد می‌کند. تمثیل بُعدی کیهانی برای معنا فراهم می‌کند و چیستان پلی است که از طریق آن خواننده وارد «درب ظاهر» می‌شود و به «کاخ باطن» می‌رسد. برای مثال، مولوی حرکت معنوی کلمات را از طریق تمثیل‌ها به شرح زیر توصیف می‌کند:

« داستان‌ها و تمثیل‌ها در راه تو»

همچون چراغی بر سر تردیدها.⁷

« داستان‌ها و تمثیل‌ها مانند چراغ‌هایی در سفر شما هستند، مانند

چراغ‌هایی در شب‌های تاریک. »

این چراغ تمثیلی در واقع همان ابزار زبان‌شناسی رفتاری است که خواننده را قادر می‌سازد تا خود درونی‌اش را مطالعه کند.

در مثنوی، عشق، نور، سفر، قلب و انسان کامل، کلمات کلیدی هستند که تجلیات درونی آنها، یک منظومه کامل معرفتی را تشکیل می‌دهند. از نظر مولانا، «عشق» محرک حرکت درونی، «نور» تجلی واقعیت، «سفر» سفر درونی سالک، «قلب» آینه واقعیت و «انسان کامل» کلمه‌ای است که در آن به بالاترین تنزل معنوی خود دست می‌یابد.

عطار نیشابوری، یکی از ارکان اساسی سنت عرفانی فارسی، از این رویکرد زبان‌شناسی رفتاری حمایت می‌کند و می‌گوید:

« کلمه «سایه» به معنی خورشید است.⁸ »

« اگرچه لفظ سایه است، اما معنا خورشید است؛ جوینده راه را نمی‌یابد

تا زمانی که خورشید معنا بر او بتابد. »

به همین ترتیب، سنایی غزنوی تنوع معنایی این کلمه و کارکرد آموزشی آن را اینگونه توصیف می‌کند:

هر کلمه در مثنوی، آینه‌ای است

هر که به پاکی برسد، معنا زاده می‌شود.⁹

« هر کلمه مثنوی آینه‌ای است؛ هر که با دلی پاک به آن نزدیک شود،

معنا خود به خود آشکار می‌شود. »

این عبارت این نکته را تقویت می‌کند که برای مولوی، کلام ابزاری تربیتی است که هدف آن هدایت خواننده در مراحل مختلف نظم رفتاری است - کلام → قوچ‌ها → نکته → کشف → معنی → واقعیت.

کثرت معنایی در مثنوی نیز بخشی از این نظام است. یک کلمه واحد در جاهای مختلف جلوه‌های متفاوتی به خود می‌گیرد که با تحول درونی خواننده تغییر می‌کند. به

« هر کلمه‌ای رشته‌هایی در درون خود دارد، به طوری که اگر قلب بیدار شود، هر رشته می‌تواند به رشته‌های دیگر متصل شود. »¹²

« در هر کلمه روابط زیادی وجود دارد؛ اگر قلب بیدار شود، هر رابطه به رابطه‌ی دیگر متصل می‌شود و زنجیره‌ای جدید ایجاد می‌کند. »

رویکرد خاص تفسیر در پرتو اشارات، ظرایف و رمزهای روح‌البیان این است که با هر آیه، ابتدا ارتباط معنوی ظاهر نشان داده می‌شود، سپس دایره‌ای از معانی ظریف گشوده می‌شود و در نهایت به تجلی درونی که با قلب جوینده مرتبط است، اشاره می‌شود. این سبک تفسیر یک‌جانبه نیست، بلکه بیشتر آموزشی است؛ یعنی مفسر به کلمات ابعاد معنوی می‌بخشد، به گونه‌ای که قلب خواننده خود برای این معانی آماده می‌شود. به همین ترتیب، در منهاج، کلمات قرآنی «قلب، صراط، ذکر، نور و حکمت» از معنای کلی خود فراتر می‌روند و به تلقی خاصی از تربیت صوفیانه تبدیل می‌شوند. « القلب مجلی النور، و طریق نفس، و رسول الله، طریق نفس و آنها ثابت خواهند شد »¹³.

« دل، تجلی نور، راه روح تیزبین، ذکر، کلید پیروزی، نور، دستورالعمل شجاعت و حکمت، ثمره روشن بینی است. »

این کلمات در درون خود یک نظام رفتاری کامل را در بر دارند: قلب جایی است که ظرایف در آن نازل می‌شوند؛ طریقت سفری درونی است که سالک طی می‌کند؛ ذکر حرکت درونی است که پتانسیل قلب را می‌گشاید؛ نور نیروی الهی است که سالک را از تاریکی درون بیرون می‌آورد؛ و حکمت جایی است که دانش در آن به بلوغ خود می‌رسد. مولانا جامی، که تأثیر عمیقی بر سنت‌های عثمانی و ایرانی داشت، این نوع تفسیر باطنی را «قرائت رفتاری» می‌نامد:

« آیات دو جنبه دارند: یکی لفظ و دیگری معنا؛ جوینده نباید در واقعیت در معرض معنا قرار گیرد. »¹⁴

« آیات دو جنبه دارند: یکی جنبه لفظی و دیگری جنبه معنایی؛ برای جوینده، تا جنبه معنایی گشوده نشود، در حقیقت گشوده نمی‌شود. »

این اصل در روح‌البیان اساسی است: تفسیر باطنی صرفاً یک سرگرمی معنوی نیست، بلکه مرحله‌ای اساسی از تربیت سلوکی است. در آن، کلمات قرآن صرفاً «اشاره» به معنا نمی‌کنند، بلکه حرکتی معنوی در درون جوینده ایجاد می‌کنند. به این ترتیب، خواننده رابطه‌ای منفعل با آیه ندارد، بلکه از درون درگیر یک سیر و سلوک می‌شود. در نتیجه، کل رویکرد تفسیری روح‌البیان مبتنی بر قداست کلمات، تأویل باطنی، ظرافت‌های متوالی معنا و کاربردپذیری رفتاری واژگان قرآنی است. در اینجا، معنای وحی

همان جوهر معنوی دانش صوفیانه است: متنی نورانی که هر بار درهای معانی جدید را به روی قلب‌های جدید می‌گشاید.

مبحث چهارم: مثنوی و روح وحی - تحلیل تطبیقی روایت کلام و وحی

هم مثنوی معنوی و هم روح‌البیان، به شیوه‌های خاص خود، به وسعت معنوی کلام و فعالیت معنوی آن اهمیت اساسی می‌دهند، اما ساختار فکری و روایت هر دو در ابعاد متفاوتی تجلی می‌یابد. در مثنوی، کلام، واقعیتی تجربی، پویا و سیال است که خواننده را از طریق داستان‌ها، حکایات، تمثیل‌ها و نمادها به سفری در معنا می‌برد. در روح‌البیان، کلام، وحدتی نورانی است که مفاهیم آن با توالی ساختاریافته، منظم و تفسیری به جهان درونی نزول می‌کند. هر دو در وسعت معنوی کلام سهیم هستند، اما روش تأیید این وسعت و تفسیر آن متفاوت است.

مولانا در مثنوی معنوی، جنبه‌ی آشکارکنندگی کلمات را در قالب یک تمثیل نشان

می‌دهد:

« این کلمه از قلب من سرچشمه می‌گیرد »

زیرا قلب بر ناف روح جان قرار دارد.¹⁵

« این کلمه از درون روح من سرچشمه می‌گیرد و هنگامی که نفس می‌کشد،

زندگی‌های تازه‌ای از معنا در روح من متولد می‌شوند. »

این سبک تمثیلی نشان می‌دهد که مثنوی کلام را در یک معنای آشنا محصور نمی‌کند، بلکه آن را به تجربه‌ای تبدیل می‌کند که به اسرار درون راه می‌دهد. از سوی دیگر، در روح‌البیان، توجیه کلام در ردیف «وحی اشراقی» قرار می‌گیرد که در آن هر کلام با ترتیبی نظری، تفسیری و باطنی وارد قلب سالک می‌شود.

« کلام نور است و چون در دل فرود آید، معانی آن آشکار می‌شود. »¹⁶

« کلام نور است و چون بر دل فرود آید، معانی آن نیز روشن می‌شود. »

این رویکرد تفسیری نشان می‌دهد که برای برساوی، توجیه عرفانی یک کلمه از اشراق آن ناشی می‌شود، در حالی که برای مولانا، توجیه یک کلمه از حرکت تجربی آن حاصل می‌شود. تفاوت این دو در این است که مثنوی خواننده را در فرآیند درونی خود درگیر می‌کند و روح‌البیان خواننده را در فرآیندی پیوسته از معنای درونی درگیر می‌کند.

در این زمینه، تفاوت بین تمثیل و تفسیر برجسته می‌شود. تمثیل مثنوی «جهانی تجربی» را به روی خواننده می‌گشاید که در آن معنا خود را آشکار می‌کند؛ تفسیر روح‌البیان مسیری «پیموده شده» است که به طور سیستماتیک مسیرهای معنا را برای خواننده می‌گشاید. همین تمایز در سنت صوفیان ایرانی نیز ذکر شده است. ابوحامد غزنوی می‌گوید:

« مَثَل در تجربه یافت می‌شود و تفسیر آن در تأمل. »¹⁷
« تمثیل، جوینده را در تجربه قرار می‌دهد و تفسیر او را به جایگاه تفکر
می‌رساند. »

روش‌های فهم معنای وحی نیز در هر دو متن مشابه است، اما دیدگاه‌ها متفاوت است. مثنوی روایت وحی را از تجربه «انسان کامل» می‌بیند که در آن وحی در عالم قلب به صورت‌های جلال و جمال نازل می‌شود. در روح‌البیان، وحی از طریق نزول «نور لفظی» که مراتب آن صوت، کلمه، معنا و تجلی است، فهمیده می‌شود. هدف هر دو روش یکی است - دستیابی به معنای باطنی وحی - اما مثنوی تجربه خود را بر تجربه و روح‌البیان بر تفسیر بنا می‌کند.

تمایز بین خواننده و جوینده نیز آشکار است. خواننده مثنوی یک «مشارکت‌کننده تجربی» است؛ قلب، روان، پرسش‌ها و نوسانات عاطفی او بخشی از خود متن می‌شوند. خواننده روح‌البیان یک «عالم سلوک» است که با راهنمایی مفسر به درونی‌ترین سطوح می‌رسد. به همین دلیل است که رمز و راز مثنوی و ظرافت روح‌البیان هر دو نقش مکمل یکدیگر را دارند.

در عین حال، نقش استعاره در توصیف واقعیت در هر دو اساسی است، اما حدود آن متفاوت است. در مثنوی، استعاره به عنوان پلی به سوی واقعیت عمل می‌کند و اغلب در آشکارسازی واقعیت کمک می‌کند؛ در روح‌البیان، استعاره قلمروی نمادین برای واقعیت می‌گشاید اما هرگز به عنوان جایگزین واقعیت به کار نمی‌رود. به گفته‌ی برسای، حد استعاره تا جایی است که در آشکارسازی واقعیت کمک می‌کند.

« المجاز، برهانی بر حقیقت است که مستقل از آن نیست. »¹⁸

« این استدلال تا زمانی معتبر است که از واقعیت متمایز باشد. »

همین اصل در اشعار مولانا نیز یافت می‌شود، اما به شکلی خلاقانه‌تر:

« مجاز به آمدن به راه حقیقت »

« بگذار حق آمدن باطل شود. »¹⁹

« حکم آمده است تا راه حقیقت را نشان دهد؛ و هنگامی که حقیقت

بیاید، حکم باطل و بی‌اثر می‌شود. »

بنابراین، در هر دو متن، حرکت کلمه، وحی، معنا، رمز، شوخی و واقعیت در یک هماهنگی اما دو سبک متمایز آشکار می‌شود - یکی تجربی، یکی تفسیری؛ یکی تمثیلی، یکی ترتیبی؛ یکی زاده‌ی درون خواننده، دیگری برآمده از نزول نورانی وحی. مقایسه‌ی این دو نشان می‌دهد که در سنت عرفانی، کلمه هرگز نمادی ایستا باقی نمی‌ماند، بلکه به دروازه‌ای به سوی جهانی درونی تبدیل می‌شود.

مبحث پنجم: بررسی الفاظ و معانی وحی: پیامدهای فکری و معنوی

بحث حاضر، رابطه‌ی بین معانی رفتاری کلمات و روایت درونی وحی را که در سنت صوفیانه «تجلیات معنا» نامیده می‌شود، روشن می‌کند. در هر دو، چه در مثنوی و چه در روح وحی، کلمات هرگز صرفاً صدا نیستند، بلکه «نقطه‌ی شروع» معنوی هستند که جوینده را به سطوح فهم هدایت می‌کنند. در هر دو متن، منبع اصلی این مفهوم وحی است، زیرا در اندیشه‌ی عرفانی، وحی جایگاه یک موجودیت پویای «نزول معنا» را دارد که در قالب کلمات ظاهر می‌شود اما محدود به کلمات نیست.

مولانا این حقیقت را چنین بیان کرده است:

« این سخنرانی به هیچ وجه عمومی نیست »²⁰

« چشم معمولی نمی‌تواند این واقعیت را درک کند که یک کلمه در واقع

مانند نامه‌ای است که لایه‌های زیادی از زندگی در آن پیچیده شده

است. »

همین مفهوم توسط اسماعیل حقی برساوی در مورد کلمات قرآن به شرح زیر بیان

شده است:

« کلام خدا نوری است که بر دل‌های مؤمنان فرود می‌آید. »²¹

« کلام خدا نوری است که بر دل‌های مؤمنان فرود می‌آید. »

هر دوی این روایت‌ها به این واقعیت اشاره دارند که وقتی این کلمه در یک زمینه رفتاری به کار می‌رود، جنبه‌های جدیدی از وحی آشکار می‌شود. وقتی سالک از کلمه به عنوان «پل متحرک» استفاده می‌کند، دامنه معنا به فهم صرف محدود نمی‌شود، بلکه به وسیله‌ای برای تربیت درونی تبدیل می‌شود. به همین دلیل، در سنت عرفانی فارسی گفته می‌شود:

کلمه چو جان گیر، جان سوی جان بار²²

« وقتی کلمات بر روح مسلط می‌شوند، انسان را به مرتبه والاتری ارتقا

می‌دهند. »

نکته اساسی در فهم رابطه بین لفظ، معنا و وحی این است که جنبه‌های عرفانی متن بدون آگاهی درونی و آمادگی رفتاری آشکار نمی‌شوند. به گفته اسماعیل حقی:

« آن که دریچه قلب را گشود و روح کلمات را دریافت »²³

« آن که دریچه‌ی قلب را گشوده، روح کلمات را دریافته است. »

مولانا رومی این نکته را در کتاب «منهاج سلوکی» (راه سلوک) با این جمله بیان می‌کند که اساس کشف معنا نه صرف تلاوت، بلکه آمادگی درونی است. بنابراین، به گفته او، ارتباط

درونی بین خوانندہ و جویندہ، اولین دریچہ برای «کشف معنا» است. دانشمندان فارسی زبان، مانند شبستری، نیز به این حقیقت اشارہ می کنند :

« معنا از قلب می آید، کلمات بہانہ اند »²⁴

« معنی از قلب می آید، کلمات فقط بہانہ ہستند. »

نتیجہی تمام این دیدگاہہا این است کہ ہم مثنوی و ہم روح البیان نقش مکملی در تربیت عرفانی دارند. در یکی، سالک از طریق نمادگرایی، داستان و تمثیل، تربیت تجربی دریافت می کند؛ در دیگری، معنای معنوی واژگان قرآنی آشکار می شود. بنابراین، ہر دو سنت، وحدت ہدف بین لفظ، معنا و وحی را در معنویت اسلامی تقویت می کنند. در دوران مدرن، کہ روایت وحی تا حد زیادی بہ مباحث نظری یا تاریخی محدود شدہ است، ارزش و اہمیت معنوی این مسیر سلوکی و عرفانی بیشتر می شود، زیرا وحی را بہ عنوان یک واقعیت زندہ، معنوی و پویا دوبارہ معرفی می کند.

خلاصہ

این تحلیل تطبیقی نشان می دہد کہ ہم مثنوی و ہم روح البیان، کلام را دروازہای برای سفری معنوی می دانند. از نظر مولوی، اگرچہ کلام استعارہ است، اما تجلی واقعیت را در خود دارد، در حالی کہ اسماعیل حقی بُرسوی از تفسیر، حدیث و اصول عرفانی بہ عنوان راہنما برای رسیدن بہ این واقعیت استفادہ می کند. بنابراین، بینش شاعرانہ مثنوی و حکمت تفسیری روح البیان با ہم ترکیب می شوند تا مسیری ہماہنگ از ظاہر کلام تا معنای باطنی وحی را تشکیل دہند کہ زمینہ ساز رفتار، شناخت و بلوغ معنوی است.

خلاصہ (Summary)

یہ تحقیقی مقالہ “حرکت معنی” کے تصور کو مثنوی معنوی اور قرآنی تفسیر کے تقابلی تناظر میں پرکھتا ہے۔ اس کا بنیادی مقدمہ یہ ہے کہ دونوں متون میں لفظ اور معنی کا تعلق جامد یا یک سطحی نہیں بلکہ تدریجی، متحرک اور تہہ دار ہے۔ مثنوی معنوی میں رومی حکایات، تمثیلات اور مکالمات کے ذریعے ایک ایسا بیانی نظام قائم کرتے ہیں جہاں ہر ظاہری واقعہ باطنی سلوک، اخلاقی تطہیر اور معرفت الہی کی طرف اشارہ کرتا ہے۔ معنی قصے کے اندر “چھپا” نہیں ہوتا بلکہ قاری کی فکری و روحانی شرکت کے ساتھ “حرکت” میں آتا ہے۔ اسی طرح تفسیر قرآنی کی روایت میں مفسرین الفاظ کے لغوی معنی سے آغاز کرتے ہوئے بلاغی نکات، سیاقی ربط، روحانی اشارات اور عرفانی تاویلات تک سفر کرتے ہیں۔ یوں آیت کا معنی ایک سطح سے دوسری سطح کی طرف منتقل ہوتا ہے۔ شریعت سے حکمت، اور حکمت سے معرفت تک۔ مقالہ اس نتیجے پر پہنچتا ہے کہ مثنوی اور تفسیر دونوں میں لفظ محض جامد قالب نہیں بلکہ معنی کی تجلی کا وسیلہ ہے۔ فرق صرف اسلوب کا ہے: تفسیر میں یہ حرکت علمی و استدلالی انداز میں ظاہر ہوتی ہے جبکہ مثنوی میں یہی حرکت حکایت، استعارہ اور وجدانی بیان کے ذریعے جلوہ گر ہوتی ہے یوں دونوں متون میں “حرکت معنی” قاری کو متن کے ظاہری دائرے سے نکال کر باطنی فہم کی طرف لے جاتی ہے، جہاں لفظ اور معنی ایک روحانی تجربے میں متحد ہو جاتے ہیں۔

حوالاجات

- 1 القیسی، عبدالکریم، الریس لالتیثری یا (قاہرہ: دوع الشعب، 1966)، 1:112.
- 2 رم، جل الدین، مثنوی بی معنی نو (تھران: امیر، کاہیر، 1948)، 2:45.
- 3 اسمعی عقیق، روح البی ان ف آ تفسیر القرآن (استانبول: المطبع عثمانیہ، 1330 ق)، 1:88.
- 4 نعر الدین رازی (دیبا)، میرصادالابعد (تھران: منتیش آرعتی) «علمی»، 1943، 55.
- 5 رم، جل الدین، مثنوی بی معنی نو (تھران: امیر، کاہیر، 1948)، 1:18.
- 6 رم، جل الدین، مثنوی بی معنی نو (تھران: امیر، کاہیر، 1948)، 1:36.
- 7 رم، جل الدین، مثنوی بی معنی نو (تھران: امیر، کاہیر، 1948)، 3:12.
- 8 عطار، فرالدین دی، ایل ہی-ن ما (تھران: زوا آر، 1957)، 22.
- 9 سنت آی، ہاک ایم مجدد، عدی قات الحق (لاہور: مرکزی شکی قاطی فارسی، 1965)، 1:44.
- 10 اسمعی عقیق البرساوی، روح البی ان ف آ تفسیر القرآن (استانبول: المطبع عثمانیہ، 1330 ق)، 1:11.
- 11 اسماعیل عقیق البورسوی، روح البی ان (استانبول: 1330 ق)، 19:1.
- 12 ج عبد الرزاق الک ش ان ی، تاوی ل ات القرآن (تھران: ناح م ودئی، 1968)، 1:7.
- 13 اسماعیل عقیق البورسوی، روح البی ان (استانبول: 1330 ق)، 55:2.
- 14
- 15 رم، جل الدین، مثنوی بی معنی نو (تھران: امیر، کاہیر، 1948)، 2:44.
- 16 اسمعی عقیق البورسوی، روح البی ان (استانبول: المطبع العثم ایہ، 1330 ق)، 1:27.
- 17 غزوی، ابوح ام ی د، بای ان السل وک (تھران: حکمت، 1962)، 33.
- 18 اسمعی عقیق البورسوی، روح البی ان (استانبول: 1330 ق)، 3:112.
- 19 رم، جل الدین، مثنوی بی معنی نو (تھران: امیر، کاہیر، 1948)، 1:52.
- 20 مولان جلال الدین رم، مثنوی بی معانی (تھران: انتشارات امیر، کاہیر، 1381 ش)، 1:112.
- 21 اسمعیل عقیق البرساوی، روح البی ان (استانبول: عرف حکمت، 1283 ق)، 2:45.
- 22 عین القضاة ہمدانی، مہمدات (تھران: دانشگاه سلام تھران، 1355 ش)، 48.
- 23 اسمعیل عقیق البرساوی، روح البی ان (استانبول: عرف حکمت، 1283 ق)، 3:211.
- 24 محمد شبستر، گلشنی راز (لاہور: مرکز - i) تحقیق قطع فارسی، 1944، 52.